

# تعطیلات خانوادہ کی کوہری

طرح فیلمنامہ کی تلویزیونی

نویسنده: آذر قربانی

عضو انجمن صنفی فیلمنامه نویسان سینمای ایران

تهیه کننده و کارگردان: سیروس رنجبر

عضو انجمن صنفی تهیه کنندگان مستقل سینمای ایران

عضو انجمن صنفی کارگردانان سینمای ایران

شماره ثبت در بانک فیلمنامہ کی خانہ کی سینما

۱۳۹۴/۰۳/۰۳ به تاریخ ۳۰۴۲۵-۱۴/۳۴

## خلاصه‌ی فیلمنامه

آقای **حسین گوهری** و همسرش (**نرگس**) در بخش معاونت حمایت و سلامت خانواده در کمیته‌ی امداد امام خمینی شاغل هستند. **سارا** (۱۲ ساله) و **احسان** (۸ ساله) فرزندان آقا و خانم گوهری اند. خانم گوهری به فرزند سوم، هشت ماهه باردار است. آقا و خانم **نشاط** با فرزندان‌شان **رؤیا** (۱۲ ساله) و **کامبیز** (۱۰ ساله) در همسایگی خانواده‌ی گوهری در یک مجتمع مسکونی در تهران زندگی می‌کنند. خانواده‌ی گوهری با خانواده‌ی نشاط رابطه‌ی صمیمانه‌ای دارند. این رابطه‌ی صمیمیت به فرزندان آنان نیز تسری یافته است؛ به طوری که سارا و رؤیا رابطه‌ی دوستی بسیار صمیمی دارند و دوری یکدیگر را نمی‌توانند تحمل کنند.

در تعطیلات سالانه‌ی نوروز، خانواده‌ی گوهری همه ساله به روستای زادگاه آقای گوهری در شهر نمین سفر می‌کنند. در تعطیلات نوروزی امسال که خانواده‌ی نشاط نیز آنان را همراهی می‌کنند، این دو خانواده تصمیم می‌گیرند تا به منطقه‌ی تفریحی سرعین اردبیل سفر کنند و در یک مجتمع تفریحی ساکن شوند.

در مجتمع تفریحی سرعین، برای خانواده‌ها بازدید از موزه‌ی مردم‌شناسی اردبیل تنظیم شده است. ولی به اصرار رؤیا، خانواده‌ی گوهری و نشاط، اسب‌سواری را در برنامه‌ی تفریحی‌شان می‌گنجانند. روز برنامه‌ی اسب‌سواری، سارا در «آسانسور» مجتمع راهش را گم می‌کند و از برنامه جا می‌ماند و با رویداد عجیبی روبه‌رو می‌شود؛ سارا می‌بیند خانمی به نام **مینا افسانه** در آپارتمان خانواده‌ی نشاط ساکن شده است. پس از آن است که سارا پی می‌برد که «آسانسور جادویی» او را به یک سال جلوتر برده است. گفتنی ست که خانم افسانه یک زن عادی نیست و رفتارهای فرشته‌وار دارد و کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهد.

سارا از طریق آسانسور جادویی به زمان حال داستان برمی‌گردد و پی می‌برد، در نبود وی، رؤیا و کامبیز به اسب سواری رفته‌اند و در حین اسب‌سواری برای کامبیز (برادر رؤیا) سانحه‌ای پیش آمده و کامبیز در بیمارستان در حالت کُما به سر می‌برد. این حادثه خانواده‌ی نشاط و به‌ویژه رؤیا را به شدت متأسف و متأثر کرده است و حالا رؤیا بابت اصرار به برنامه‌ی اسب‌سواری احساس گناه می‌کند. این حادثه رؤیا را منزوی می‌کند و سارا در نبود او به شدت احساس تنهایی می‌کند.

سارا دیگر تاب تحمل ناراحتی رؤیا را ندارد. او تصمیم می‌گیرد به آپارتمان رؤیا برود تا دوست صمیمی‌اش را از انزوا بیرون بیاورد. اما با سوار شدن به آن آسانسور جادویی، در

آپارتمان خانوادگی نشاط، بار دیگر با خانم افسانه (فرشته) مواجه می‌شود و هیچ نشانی از سکونت دوستش در آن آپارتمان نمی‌یابد.

خانم افسانه که به حادثه‌ی پیش آمده بر کامبیز و افسردگی شدید رؤیا آگاهی دارد، از سارا می‌خواهد برای بازیابی سلامت کامبیز با وی (فرشته) همکاری کند. اما این همکاری منوط به این است که سارا درباره‌ی خودش به یک آگاهی ماورایی دست یابد. سارا حاضر است برای برگرداندن نشاط به رؤیا و سلامتی به کامبیز هر آزمونی را از سر بگذراند، حتی اگر ماورایی باشد.

خانم افسانه، با توان ماورایی‌اش به سارا نشان می‌دهد که والدین واقعی سارا، در زمانی که سارا شیرخوار بود، در یک تصادف جاده‌ای فوت کرده‌اند. پس از آن، آقا و خانم گوهری به دلیل ناباروری، سارا را به فرزندی می‌پذیرند. آنان پی می‌برند که حضور سارا در بین‌شان موجب شده نعمت و برکت در زندگی‌شان به شدت فزونی بگیرد و حتی به برکت نگه‌داری از سارا (یتیم)، خداوند به آقا و خانم گوهری توان باروری بخشیده است.

سارا در می‌یابد که چرا آن آسانسور که برای دیگران عادی می‌نماید، برای او جنبه‌ی جادویی دارد. حالا او با شرط خانم افسانه روبه‌روست تا ضمن حفظ رحمت الهی در خصوص خود، نیز بتواند زمان را به پیش از حادثه‌ی اسب سواری برگرداند تا کامبیز سلامتی‌اش را بازیابد. شرط فرشته (خانم افسانه) این است، سارا آنچه را درباره‌ی والدین فعلی‌اش می‌داند، هرگز به زبان نیاورد و آقا و خانم گوهری را مانند والدین واقعی به حساب بیاورد (هر که اسرار حق آموختند، مهر کردند و دهانش دوختند). سارا می‌پذیرد تا آن چه را که به آن آگاهی یافته، هرگز با کسی در میان نگذارد، و همچون گذشته با اطرافیان رفتار کند. فرشته (خانم افسانه) دکمه‌ی جادویی آسانسور را به سارا نشان می‌دهد. با پایین رفتن آسانسور، زمان به پیش از حادثه‌ی اسب سواری برمی‌گردد. سارا رؤیا و کامبیز را از اسب سواری منصرف می‌کند تا همراه خانواده‌شان به موزه‌ی مردم‌شناسی اردبیل بروند.

در بازگشت از موزه، خانم گوهری احساس درد می‌کند و فرزند سومش را در زایشگاهی در شهر اردبیل به دنیا می‌آورد. این در حالی ست که خانم افسانه (فرشته) برای عیادت خانم گوهری به بیمارستان آمده است و به جز سارا کسی او را نمی‌بیند.